

## آفتاب

آفتابی! ما ز چشم آفتاب افتاده ایم!  
گوهر پاکیم، در دشت سراب افتاده ایم

اشک تلخ حسرتیم، از بی وفائیهای چرخ  
بر سر موج جنون همچون حباب افتاده ایم

سوز مستی را گرفت از ما نهیب روزگار  
پیش بد مستان ز شور و التهاب افتاده ایم

قطره قطره جانمان در دوزخ تزویر سوخت  
همچو گندم زیر چرخ آسیاب افتاده ایم

راحت و آسایش از جان رخت خود بر بست و رفت  
از بلای بی کسی در اضطراب افتاده ایم

نور مهتابیم و در این واپسین شبهای عمر  
دور از چشم شما در منجلاب افتاده ایم

همچو شمعی بر سر بالین ما یک شعله زن!  
تا در این محنت سرا مست و خراب افتاده ایم

رضا شاپوریان  
یکشنبه ۱۴ مای ۲۰۰۰